

منابع عربی و فارسی چهل حکایت از حکایات صوفیه

مطالعه مورد پژوهانه (کتاب روضه خلد)

وحید سبزیان پور^۱

سارا حسنی^۲

چکیده

در کتاب روضه خلد مجدهای داستان‌های بسیاری مربوط به تصوف و زهد وجود دارد. از هجده باب این کتاب، یک باب کاملاً به اهل تصوف، و دو باب به زهد و بی‌وفایی دنیا اختصاص دارد. شایان ذکر است که داستان‌های پراکنده و معبدود دیگری نیز با موضوع زهد و تصوف در سایر باب‌های این کتاب وجود دارد. مجدهای خواصی به منبع هیچ یک از این داستان‌ها اشاره نکرده است. ما توانسته‌ایم منبع سی و یک حکایت صوفیانه را از منابع عربی و فارسی قبل و بعد از مجدهای خواصی را در این مقاله استخراج کنیم.

کلید واژه‌ها: روضه خلد، مجدهای خواصی، تصوف، حکایات صوفیانه، مأخذ شناسی

wsabzianpoor@yahoo.com

۱- دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی کرمانشاه

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد ادبیات عرب دانشگاه رازی کرمانشاه

تاریخ پذیرش

92/4/22

تاریخ دریافت

91/8/3

مقدمه

مجد خوافی از نویسنده‌گان و شاعرانی است که مورخان و تذکره‌پردازان، کمتر بدان پرداخته و اطلاعات ناچیزی از او به دست داده‌اند. زمان تولد وی به درستی روشن نیست. «محمود فخر» در مقدمه روضه خلد با بهره‌گیری از متن روضه، تولد وی را بین سال‌های 675 تا 680 هجری دانسته است. (وفایی، 1389: دو) همچنین از مقدمه مذکور چنین برمی‌آید که مجد خوافی پنجاه سال از عمرش را به مطالعه و آموختن پرداخته است. کتاب تاریخ و رجال شرق خراسان، وی را چنین معرفی می‌کند: «مولانا مجد خوافی از علماء و عرفای قرن هشتم هجری است که کتاب روضه خلد را، در معارضه با گلستان سعدی نوشته و نیز کنز الحکمه از مصنفات اوست. ایشان دارای اشعاری بلیغ و طبعی لطیف و سخنانی شیرین است و از فضای عصر خود برتر و ممتاز بوده است. وی جواهر اللغه علامه را به نظم درآورده» (زنگنه قاسم آبادی، 1370: 544)

مجد خوافی پیرو اهل تسنن بوده است. (وفایی، 1389: شش) وی مقدمات دانش را نزد فصیح الدین خوافی می‌خواند و پس از آن در کسب معلومات آهنگ سفر می‌کند (همان: سه). وی سفرهای بسیاری داشته است که ظاهرا در مجموع بیست سال طول کشیده است. (همان: پنج) او در این سفرها به موعظه‌گری و طبابت پرداخته و علاقمندان فراوانی نیز پیدا کرده است. (همان) مجد خوافی و بعد از پایان سفر بیست ساله با تمام اندوخته‌ها و یافته‌ها به خواف بازمی‌گردد: او سبب نگارش کتاب را اینگونه بیان کرده است: «ناگاه دوستی درآمد و عنانم بگرفت و از سر اخلاق نصیحت گفت که هر حرکتی را جهتی است و هر جهتی را منتهایی که بعد بی‌نهایت موجود نیست و حرکت بی‌غايت محمود نه.» همین دوست به او سفارش می‌کند که: «بنشین چندان که عجایب اسرار دیده‌ای و غرایب اسمار که شنیده‌ای منظوم و منثور، به فکر بکر ترتیب دهی و به شعار اشعار رونق و تقریب. جز گفته خود نگویی و به شعر دیگران استعانت نجویی ... حاصل، کتابی تصنیف کن مشحون به ضرایف حکایات و لطایف روایات و بدایع اشعار و روایع اسمار و تشییهات موافق و تمثیلات مطابق^۱ (همان: دوازده)

مجد خوانی همچون بسیاری از فرزانگان دانشور در آغاز، «شاعری را کار بی‌حاصلان و افسانه گفتن را شیوه جاهلان» تصور می‌کرده و عزم کناره‌گیری از خلق و گوشنهنشینی

داشته است؛ اما، گفتگوی مخدخوافی و دوست مشوقش، منجر به تسلیم وی می‌شود (همان: سیزده) او در اوّل خرداد 733 هجری قمری کتاب را تمام می‌کند. (همان) کتاب روضه خلد دارای هجده باب، چهارصد و بیست حکایت و دو هزار و یکصد و چهل بیت است. هر یک از باب‌های هجده‌گانه با حدیثی از پیامبر اسلام (ص) آغاز می‌شود و سپس نویسنده، ابیاتی متناسب با موضوع از سروده‌های خود می‌آورد. آنگاه به شرح حکایاتی متناسب با عنوان باب می‌پردازد. آیات، احادیث، اخبار و ضرب المثل‌های عربی که زینت‌بخش کلام شده‌اند، نشانه اشراف او بر زبان عربی و علوم قرآنی است.

روضه خلد بیانگر آن است که مجد بر مبانی طریقت، وقوفی کامل دارد؛ به کارگیری اصلاحات عرفانی نشان می‌دهد که او در وادی معرفت، سیاحتی داشته و به چله‌نشینی نیز پرداخته است: «شبی که هفتم خلوت بود، در واقعه چنان دیدم که...» (وفایی، 1389: هشت) مجد خوافی از شیوخ زمانش بوده و لباس تصوف به تن کرده است و در حلقه درویشان درآمده و مسافرت‌هایی با جماعت درویشان داشته است. او نیز بسیاری از ادبیات عصر خود به صوفی نمایان تاخته است. (همان)

هدف مجد خوافی از آوردن حکایات و داستان‌پردازی، تعلیم است. او گاهی به منظور تسهیل مسائل پیچیده، ارائه نمونه و توضیح، عبرت‌گیری، تفرج خاطر و انتقاد، از حکایات استفاده می‌کند.

پیشینیه تحقیق

حکایات صوفیه بخش مهمی از ادبیات عرفانی را تشکیل می‌دهد. این حکایات با اهداف گوناگونی در کتب صوفیه به کار گرفته می‌شوند که عمدۀ ترین آنها ترغیب و تعلیم صوفیه در سیر و سلوک است.

هنگام مطالعه ادبیات عرفانی، با حکایات فراوانی روبه‌رو می‌شویم که درباره آداب و روش زندگی و کرامات بزرگان عرفان و تصوف است. برای شناخت عمیق عرفان و تصوف بزرگان آنها، توجه به این حکایات الزامی است. زیرا درباره زندگی و روش سلوک و جهان بینی بسیاری از عرفا جز این حکایات، منبع دیگری در اختیار نداریم. این حکایات‌ها اهداف و کارکردهای بسیاری دارند. گاهی برای اثبات مقوله‌ای استناد به حکایتی از زندگی جنید و بازیزید اقناع کننده‌تر است از بحث‌های منطقی و فلسفی مفصل و دشوار.

136 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

بنابراین، بیشتر صوفیه و به ویژه بزرگان آنان، ارزش بسیاری برای این حکایات قائل بودند و از آنها به عنوان الگو و سیره عملی بزرگان خود استفاده می‌کردند تا به مریدان، روش درست سلوک را بیاموزند.

از دیگر سو حکایات صوفیه ادامه سیره‌نویسی است. نوشتمن تاریخ و آداب و اخلاق زندگی پیامبر از قرن دوم هجری شروع شد. در دوره عباسی، «ابوبکر بن محمد بسار مدنی» (متوفی: 151) کتاب *المغازی و السیر* را نوشت و پس از او «ابو محمد عبدالملک بن هشام» (متوفی: 218) با استفاده از کتاب *المغازی و اسناد* دیگر، سیره‌النبي را نوشت. این کتاب موثق ترین و قدیم‌ترین اثر کاملی است که از سیره پیامبر در دسترس است (خزائی، 61: 1352).

بعد از قرن سوم هجری، سیره‌نویسی گسترش یافت و هر یک از مذاهبان نوشتمن شرح حال بزرگان مذهب خود پرداختند و صوفیه نیز در این امر از سایر حلنهای مذهبی و فکری پیروی کردند. اولین اثر جامعی که احوال زهاد و صوفیه را به طور مفصل در خود جمع کرد، کتاب *حلیه الاولیاء* (ابونعیم اصفهانی) بود.

در زبان فارسی، حکایات صوفیه از همان متون آغازین تصوف مانند *شرح عرف و کشف*-*المحجوب* در قرن پنجم حضور گسترده دارند که بیشتر آنها برگرفته از متون عربی تصوف است. در ادبیات منظوم صوفیانه فارسی، اولین حکایات صوفیه در حدیقه «سنایی» است (زرین کوب، 44: 1387) و آن‌گاه «عطار» آنها را در قرن هفتم از نظر کیفیت و کمیت گسترش فراوان می‌دهد. کتاب دیگری که همزمان با عصر کشف *المحجوب* تالیف شده، *طبقات الصوفیة [خواجه]* «عبدالله بن محمد الانصاری الھروی» (متوفی: 481) است که بر جای نمانده است، لکن روایت تازه و تجدید شده آن را در *نفحات الانس* «جامی» (متوفی: 898) باز می‌یابیم. (نیکلسون، 13: 1379)

همان طور که در ابتدا اشاره شد مجد خوافی پنجاه سال از عمرش را به مطالعه و آموختن پرداخته، و پیوسته کار او وعظ و تذکر بوده است، بنابراین به نظر می‌آید که وعظ‌گویی وی منجر به اطناش در بیان برخی از حکایات شده است. نمونه‌ای از این اطناش در سخن مجد خوافی و ایجاز برخی از حکایات منابع عربی را می‌توان در حکایات شماره (1-1) و (4-2) دید.

مجد خوافی به منبع هیچ یک از حکایات خود اشاره نکرده است، ولی مطابقت و شباهتی که بین برخی از حکایات یافته شده، با حکایت‌های موجود در روضه خلد دیده می‌شود، ما را به این گمان می‌رساند که او بیشتر حکایات‌ها را رونویسی کرده است. به نظر می‌رسد که یکی از منابع مجد در داستان‌های مربوط به اهل تصوف رساله قشیریه است، چرا که در میان سیزده حکایت مربوط به اهل تصوف یازده حکایت از رساله قشیریه است. لازم به یادآوری است که در این مقاله، منابع یافت شده برای حکایت، براساس ترتیب تاریخی تنظیم شده است. کوشیده‌ایم اغلب حکایات مجد خوافی را به شکل کامل نقل کنیم اما در برخی موارد برای اختصار، قسمتی از حکایت را که به فهم آن لطمه نمی‌زند حذف کردیم. در نقل شواهد ابتدا حکایات عربی و سپس فارسی را نقل کرده، به ذکر منبع و ابتدای هر حکایت اکتفا کرده‌ایم.

در این مطالعه تطبیقی، حکایت‌های موجود در کتاب مخدوّفی را با موضوع زهد و تصوف، در قالب سه بخش ۱. بی‌وفایی دنیا، ۲. کرامات اهل تصوف، ۳. ریاضت و احوال فقر، تقسیم بندی کرده‌ایم.

1. بیوفارمی دنیا

1-1. حکایت

در اخبار آمده است که جبرئیل امین از عزrael - علیهمالسلام - پرسند که ای برادر! چندین اروح خلائق که قبض کرده‌ای، تو را بر هیچ کس رحم نیامد؟ گفت: بر دو کس ترحم کردم، یکی طفول بود یک ساعته در بیانای، از مادر بیتیم ماند.

بر حسرت این چنین پیتیمی ناهید بر آسمان بگرید

بر درد دلش سزد که گردون
جامه بدرد، جهان بگرید

دیگر، بر پادشاهی که جهان تحت تصرف داشت...» (خوافی، 1389: 128-129)

در کتاب «غرائب القرآن و رغائب الفرقان»، پیامبر اکرم (ص) به جای جیرئیل آمده است:

ويروي أن النبي (ص) جزيناه بالخيبة والحرمان. (قمي نيسابوري، 1416: 6/496)

و در منابع فارسی نیز در کتاب‌های منتخب رونق المجالس و بستان العارفین و گزیده خلاق و تصوف، پیامبر اکرم (ص) به جای جیرشیل آمده است.

جبرئیل در شبی (منتخب رونق المجالس و بستان العارفین، 1354: 87) و (خانقاہی، 1347: 117)

2-1. حکایت

آورده‌اند که هارن الرشید روزی قدری آب بر دست داشت که بیاشامد. ابن سماک گفت: پیش از حظ نفس - اگر اجازت باشد - کلمه ای بگویم. خلیفه همچنان قدر بر دست، گفت: بگوی. گفت: اگر در این حال در بیابانی باشی و این قدر آب را به یک نیمه پادشاهی تو بفروشند، چه کنی؟ گفت: به ضرورت بخرم. (خوافی، 1389: 130)

این حکایت در کتاب‌های متعددی بیان شده است: وقيل: دخلَ ابنُ السَّمَّاكِ عَلَى الرَّشِيدِ، . . . فَبَكَى الرَّشِيدُ. (طبری، 1387: 357/8)، (آبی، 1424: 68/7)، (بن اثیر، 1417: 2)، (ابشیهی، 1419: 514) و (عاملی، 1418: 133/2)²

در «تذكرة الاولیاء» و «مصیبت‌نامه» به جای «ابن سماک» «شقيق» آمده است: نقل است که چون شقيق... (عطارنیشاپوری، 1379: 280) و (عطارنیشاپوری، 1356: 110-111)

3-1. حکایت

«روزی بهلول نشسته بود و دو کله در پیش نهاده، هارون به وی رسید و پرسید که این چه کله هاست؟ گفت: کله پدر من و پدر توست، میان ایشان فرقی می‌جوییم!» (خوافی، 1389: 135)

در منابع عربی مختلف مضمون این حکایت به «اسکندر» منسوب شده است و از «بهلول» نامی برده نشده است: مَرَّ الْإِسْكَنْدَرُ بِمَدِينَةِ ... احْفَظُوهَا. (مفرد، بی‌تا: 259) (خلدی، 1409: 1426) (معافی، 1426: 690) (آبی، 1424: 64/7) (راغب اصفهانی، 1420: 618/1) (طرطوشی، 1289: 18) (زمخشی، 1412: 1415) (اسامة بن منقذ، 1407: 465) (بن عساکر، 1415: 1406) (بن خرات، 194: 1402)، (بن منظور، 227/8: 1402) (منجی، 1426: 193-194) (برقوقی، بی‌تا: 1: 293)

4-1. حکایت

«دو کس در قطعه‌ای زمین نزاع می‌کردند. هر یک می‌گفت: از آن من است. پیش عیسی - علیه السلام - رفتند. گفت: زمین چیزی دیگر می‌گوید. گفتند: چه می‌گوید؟ گفت: می‌گوید: هر دو از آن منند...» (خوافی، 1389: 135)

منابع عربی و فارسی چهل حکایت از حکایات صوفیه 139

این حکایت در کتاب‌های سراج الملوك و المستطرف فی کل فن مستطرف آمده است:
خرج عیسیٰ علیه السلام یوماً ...لیس لک ارض ولا مال! (طرطوشی، 13:1289) (ابشیهی،
(515:1419)

5-1. حکایت

«هارون چون به طوس رسید، در آن روز که وفات می‌کرد بر بالایی رفت و مردم را
بنشاند به ترتیب و روی بدیشان کرد و گفت: «هر فرازی را نشیبی و امنی را نهیبی در عقب
است.» (خوافی، 1389:136)

در کتاب العودة نحو الساعة این حکایت آمده است: ولما حَضَرَ هارون الرشيد مُنَيْتَهُ...
(محامی، 1996:9/1)

این حکایت با اندکی اختلاف به مامون نسبت داده شده است: (توحیدی، 1408:8/95)،
(ابی، 1424:3/75)، (ابن حمدون، 1417:1/218)، (زمخشري، 1412:5/135)، (نویری،
1423:2/270)، (ابشیهی، 1419:501) و (عاملی، 1418:2/177)

6-1. حکایت

«جهودی با عیسیٰ علیه السلام - همراه شد ... ناگاه چهار دزد رسیدند و آن زر بدید،
جهود را بکشتند و بنشستند که زر قسمت کنند، گفتند: اول به طلب طعام فرستیم که
گرسنه‌ایم. یکی را فرستادند و اتفاق کردند که چون باز آید، او را بکشیم و زر را متساوی
 تقسیم کنیم. آن شخص نیز اندیشه کرد که زهر در طعام کند تا ایشان هلاک شوند و خود
 تنها زر بردارد.» (خوافی، 1389:136-138)

این حکایت با کمی اختلاف، در منابع مختلفی آمده است: رُؤَى أَنَّ يَهُودِيَا صَاحِبَ عِيسَى
علیه السلام فأعطاه ثلاثة... (خوارزمی، 1418:259-260)، (ابن عساکر، 1415:47) (397/47)
و (نویری، 1423:14/233-236)

«وقتی عیسیٰ صلوات الله علیه بهسفری همی شد، با جهودی ...» (منتخب رونق
المجالس و بستان العارفین، 1354:61-59)، (عوفی، بی‌تا: 153-154) و (وراوینی، 1376:
(133-135)

داستان بالا در دقایق الحقایق به نظم آمده است:
در سفر بودند، سه یار قدیم و اتحادی در میانشان بس عظیم

در سیاحت مدتی رفته به سر ... (رومی، 1354: 139-141)

7-1. حکایت

«نوح پیغمبر را-علیه السلام- هزار و دویست سال عمر بود و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد قوم خود را. چون وفات وی نزدیک رسید، پرسیدند که دنیا را چون دیدی؟ گفت: «بر مثال رباطی دو در!»

هست دنیا چون رباطی با دو در
چون در آیی زین گذر کن زان دگر»
(خوافی، 1389: 138)

این حکایت در منابع عربی متعددی ذکر شده است: «قیل لنوحٰ علیه السلام... وخرجت من الآخر.» (راغب اصفهانی، 1420: 394/2)، (زمخشری، 1412: 35/3)، (نویری، 1423: 1419)، (بسیمی، 1423: 145) و (برقوی، 1420: 248/1) در کتاب اخلاق محتمسی این حکایت را به زبان عربی نقل کرده است: (طوسی، 1339: 145)

8-1. حکایت

«آورده‌اند که یکی از ملوک روزگار و سلاطین نامدار، با سپاهی بسیار به سوی شکار می‌رفت و مبارزان فیل تن و مردان صف شکن بر میمنه و میسره عرض داده و خود چون شیر جنگی در میانه ایستاده، می‌گفت: که را مجال آن است که در معرض من آید یا خیال آن که خود را به من نماید؟» (خوافی، 1389: 141-140)

این حکایت با کمی اختلاف در کتاب التبر المسبوک فی نصیحة الملوك بیان شده است:

«رُوَىَ أَنَّهُ كَانَ مَلْكٌ عَظِيمٌ ... ظَهَرَ الْفَرْسُ فَخَرَّ مِيَّاً.» (غزالی، 1409: 13)

9-1. حکایت

«آورده‌اند که چون اسکندر به مشرق رسید، طایفه‌ای را دید که غذای ایشان گیاه صحراء بود و جامه ایشان به قدر عورت پوشی و مسکن ایشان در زیر زمین... اسکندر، ملک ایشان را گفت: این سختی معیشت چرا تحمل می‌کنید؟ ملک گفت: از آن که در طلب زیادت از این، احتمال مشقت بیش از این است.» (خوافی، 1389: 142-141)

این حکایت با تفصیل بیشتری در منابع عربی آمده است: اُن ذَا القرنین اُتَى عَلَى ... فَأَنْصَرَفَ عَنْهُ ذُو القرنین. (معافی، 1426: 651-652) (غزالی، 41: 1409) (غزالی، بی‌تا:

(274-273/3) (ابن عساکر، 1415: 17-353-354) (ابن جوزی، 1412: 299-298/1) (معبری، بی‌تا: 17-16)

2. کرامات اولیاء‌الله

2-1. حکایت

جنید- رحمه الله عليه- گفت که در مسجد شونیزیه طایفه‌ای از این معنی سخن می‌گفتند یکی گفت: کس دانم که اگر بدین ستون اشارت کند، زر گردد. در حال ستون زر گشت، گفت: به حال خود رو. سنگ شد!

گویی کز احترام سلاطین کشورند	«قومی ملوک طبعان در زی مسکنت
نه چون من و تو روز و شب اندر پی زرند	دست از حطام دنیا چون سیم شسته‌اند
وز خاک زر کنند که بس کیمیاگرند ^۳	زر خاک راه داشته از بس که فارغند

(خوافی، 144-143: 1389)

در کتاب الرساله القشیریه این حکایت بیان شده است: «وَقَالَ الْجَنِيدُ: جَثْ مَسْجِدِ الشَّوَّنِيَّةِ...» (قشیری، بی‌تا: 2/542)

و در منابع فارسی در کتاب پندپیران نیز این حکایت دیده می‌شود: جنید گفت به مسجد شونیزیه آدم، (پند پیران، 1357: 70-71)⁴

2-2. حکایت

«ابراهیم ادhem گفت: شبانی را دیدم در بیانی، از وی آبی سرد طلبیدم. عصا بر زمین زد، چشمۀ آب روان شد! تعجب کردم...» (خوافی، 1389: 145)

منابع عربی زیر تنها به بخش دوم این حکایت (روان شدن کوه) اشاره کرده‌اند:
«قِيلَ لِإِبْرَاهِيمَ بْنِ ادْهَمَ: مَا يَبْلُغُ مِنْ كَرَامَةَ الْمُؤْمِنِ...» (ذهبی، 1427: 7/73)، (ابن جوزی، 1425: 104) و (خادمی، 1348: 1/205)

این حکایت با کمی اختلاف به فضیل به عیاض و ابراهیم ادhem نیز نسبت داده شده است: (قشیری، بی‌تا: 2/54)، (بسیه‌ی، 1419: 489)

«ابراهیم ادhem روایت کند که بر راعی گذشتم و از وی آب خواستم. گفت: شیر دارم و آب، کدام خواهی، من گفتم آب خواهم. و عصا بر سنگ زد و آبی خوش و پاکیزه از آن

142 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

سنگ بیرون آمد...» (هجویری، 1336: 298)، (منتخب رونق المجالس و بستان العارفین، 1379: 218)، (عطارنیشابوری، 1354: 218)

3-2. حکایت

«بکر بن عبدالله گفت: با ذوالنون در بادیه بودم. زمستان بود و هوا چون نفس منکران فسرده و دل زمین چون جان بی خبران مرده؛ پنداشتی که آسمان به غربال سحاب، قراصه کافور می بیخت و خورشید، از کدورت هوا در حجاب شب دیجور می گریخت.» (خوافی، 1389: 145)

«در الرساله القشیریه این حکایت بیان شده است: وَقَالَ بَكْرٌ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ كُنَّا مَعَ ذِي النون ... فَنَشَرْتُ عَلَيْنَا شُوكًا.» (قشیری، بی تا: 541/2)

4-2. حکایت

«یکی از بزرگان گفت: در بادیه می رفتم. پیزرنی را دیدم که از پیری، قامت وی شکل خاتم گرفته بود و انگشت‌های اوی از ضعیفی، خم؛ حقه دهان اوی، بی در دندان شده و قامت اوی چون خیزان.» (خوافی، 1389: 145-147)

در کتاب جامع التمثیل این حکایت ذکر شده است: «و هم او روایت کرد که ... (حله‌رودی، 1390: 242-243)

5-2. حکایت

«سعید یحیی گفت: به نزدیک عبدالواحد زید بودم. او را دیدم ضعیف و نزار؛ او را گفتم: اگر کفافی طلبی، چه باشد؟ پاره‌ای سنگ بر گرفت و در پیش من انداخت. چون برگرفتم، زر شده بود!» (خوافی، 1389: 146)

این حکایت در منابع عربی بیان شده است: «حَدَّثَنَا سَعِيدٌ بْنُ يَحْيَى ...» (قشیری، بی تا: 548/2) و (ابن عساکر، 1415: 37/229)

6-2. حکایت

«سفیان ثوری با شیبان راعی به حجّ می رفتد. شیری پیش آمد به هیبتی که اگر با ثور فلك خصومت انگیختی، چون عقرب دم بر پشت نهادی و بگریختی و اگر با آفتاب پنجه آختی، از بیمیش منزل اسد بپرداختی....» (خوافی، 1389: 149)

در منابع متعددی این حکایت ذکر شده است: «وقیل: حَجَّ سُفْیَانَ الثَّوْرِيَ مَعَ شِيبَانَ الرَّاعِي...» (قشیری، بی تا: 542/2)، (اصبهانی، بی تا: 1016)، (ابن جوزی، 1425: 107)، (ابن جوزی، 1421: 462/2)، (ابن جوزی، 1412: 219/8)، (دمیری، 1424: 19/2) و (ابن تغزی بردی، بی تا: 32/2)

«در حکایت چنین آمده ...» (منتخب رونق المجالس و بستان العارفین، 1354: 330) و (پندپیران، 1357: 91)

2-7. حکایت

«بزرگی گفت: با ابراهیم خواص در بادیه به توکل می‌رفتیم. هرگاه که گرسنه و تشنجه بودیم، سفره نان و کوزه آب حاضر گشته تا به کعبه.» (خوافی، 1389: 149) در منابع مختلفی این حکایت بیان شده است: «سمعت حامداً الأسود يَقُولُ: كَنْتَ مَعَ إِبْرَاهِيمَ الْخَوَاصَ . . . إِنَّهُ لَيُسَمِّ مِمَّا يَتَزَوَّدُ مِنْهُ.» (قشیری، بی تا: 550/2)

«مریدی نقل کرد که: با خواص در بادیه بودم...» (عطارنیشاپوری، 1379: 629)

2-8. حکایت

«ابوالحسن نوری در آب رفت و جامه را در پای درخت سرو نهاد و در سایه وی استاد تا غسل کند. دزدی بیامد تا جامه وی ببرد. در حال دست وی چون پای سرو، بی حرکت؛ و پای وی چون دست چنار، بی برکت گشت. دزد بازآمد و توبه کرد. شیخ دعا کرد، صحبت یافت.» (خوافی، 1389: 149)

در منابع مختلفی این حکایت ذکر شده است: «دَخَلَ النُّورِي . . . يَدِهِ فَعُوْفِي.» (خطیب بغدادی، 1417: 340/5)، (قشیری، بی تا: 555/2)، (ابن جوزی، 1421: 530/1) و (ابن الملقن، 1415: 64)

«نقل است که گفت: روزی در آب غسل می‌کردم. ...» (عطارنیشاپوری، 1379: 499)

2-9. حکایت

«ذوالنون مصری گفت: در اوّل تجارت می‌کردم. در زیر درختی بودم، مرغی نابینا در افتاد و منقار بر زمین زد. دو سکرۀ پدید آمد، یکی آب و یکی دانه؛ سیر بخورد و بر شاخ رفت، توبه کردم و به توکل درآمد و هرگز غم روزی بر دلم نگذشت.» (خوافی، 1389: 151)

144 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

در منبع عربی روزی سالم مغربی سبب توبهٔ ذوالنون را از وی سوال می‌کند و ذوالنون نیز در پاسخ وی حکایت ذکر شده را بیان می‌کند: «حضرت مجلس ذی النون یوماً وجاءه سالم المغاربی، ... إلَى أَنْ قَبَلَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ» (ذهبی، 1427: 417/9)، (ذهبی، 1413: 267/18)، (قشیری، بی‌تا: 554/2)، (ابن عساکر، 1415: 403/17)، (صفدی، 1420: 18/11)، (یافعی، 1417: 111/2)، (ابن کثیر، 1407: 347/10) و (دمیری، 1424: 327/2) «ذوالنون گفت: از این کارها» (عطارنیشابوری، 1379: 189)، (نک: عوفی، 20-256/20) و (نک: حبله رودی، 1390: 240) (257)

2-10. حکایت

«عبدالرحمن صوفی گفت از عم خود شنیدم که گفت: در خدمت ابویزید بودم. گفت: «بیا تا به استقبال دوستی رویم. چون به دروازه رسیدیم، ابراهیم بشیر بود.» (خوافی، 152: 1389)

در الرساله القشیریه این حکایت آمده است: «سمعت عبد الرحمن بن محمد الصوفی...» (قشیری، بی‌تا: 553/2)

2-11. حکایت

«ابوعمر واسطی گفت: در کشتی نشسته بودیم. ناگاه افواج در تراکم افتاد و امواج دریا در تلاطم؛ بختیان آبکش سحاب، مهار پاره کردند و صافیات جیاد باد، از سداد کناره...» (خوافی، 154-153: 1389)

این حکایت در منابع فارسی و عربی بیان شده است: «أَبِي عِمَرَانَ الْوَاسِطِيِّ قَالَ: أَنْكَسَرَتِ السَّفِينَةُ...» (خدمی، 1348: 1) و (نک: قشیری، بی‌تا: 536/2)

«آورده‌اند که ابوعمر واسطی از راه دریا...» (حبله رودی، 1390: 362-363)، (نک: پندپیران، 254-253: 1357) و (نک: منتخب رونق المجالس و بستان العارفین، 1354: 82-81)

2-12. حکایت

«احمد ابراهیم گفت: به دجله رسیدیم، کشتی نبود. بشر حافی پای بر روی آب نهاد و چون باد بگذشت، من حیران شدم. چون بدان طرف آمدم، در قدم وی افتادم. گفت: با کسی مگوی که به مرتبهٔ خسی ام!» (خوافی، 1389: 154)

«فَالْأَحْمَدُ بْنُ الْهَيْثَمِ الْمُتَطَبِّبُ قَالَ لِي بَشِّرُ الْحَافِي ... : فِيمَا أَنْكَلَمْ بِهِذَا حَتَّى مَاتَ». (قشیری، بی‌تا: 545/2)

2-13. حکایت

«بزرگی گفته است که درویشی به من اشارت کرد که بیا مرده‌ای بشوی. روان شدم، در خانه رفت و سر بنهاد. پیش‌تر رفتم، مرده بود. در حالی که او را می‌شستم، خلال محاسن فراموش کردم. دست من بگرفت و در میان محاسن خود در کشید! هاتفی آواز داد که بندۀ ما را هرگز ادبی فوت نشده!» (خوافی، 1389: 154)

در منابع عربی و فارسی این حکایت ذکر شده است: «سَأَلَتْ جَعْفَرَ بْنَ نَصِيرَ ...» (خطیب بغدادی، 1417: 473/2)، (قشیری، بی‌تا: 397/14)، (ابن عساکر، 1415: 53/66) و (ابن الملقن، 1415: 212)

«وَهُمْ بَكِيرٌ گَوِيدُ ...» (جامی، 1373: 186)، (نک: هجویری، 1336: 377) و (نک: سهروردی، 1363: 138)

3. ریاضت و احوال فقر

1-3. حکایت

«در عرب عادتی بود که هر که طعام نیافتی، به هر روزی سنگی بر شکم بستی و بسیاری آن بودی که پیغمبر به سنگ بر شکم بسته بودی از آن که سه روز طعام نخوردی.» (خوافی، 1389: 199-200)

این حکایت با تفاوتی اندک به پیامبر (ص) منسوب شده است: «أَصَابَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جُوعً يَوْمًا فَعَمِدَ إِلَى حَجَرٍ فَوَضَعَهُ عَلَى بَطْنِهِ ثُمَّ قَالَ أَلَا رَبُّ نَفْسٍ طَاعِمٌ نَاعِمٌ فِي الدُّنْيَا جَائِعٌ غَارِيٌّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». (رواسی، 349: 1404)، (کوفی، 394/2: 1406)، (ابن حمدون، 79/8: 1417)، (ابن جوزی، 1421: 1/77)، (منذری، 1417: 3/101)، (نووی، 1419: 183)، (ابن کثیر، 1407: 298/6)، (بسیه‌ی، 1419: 29)، (خادمی حنفی، 1348: 1421)، (رافی، 1421: 44/2) و (سلمان، 1424: 2/101)

2-3. حکایت

«به نقل معلوم است که حکمای هند را عمر درازتر است و حکمت زیادت و سبب آن، کم خوردن است که یکی از ایشان جز به قدر بادام مغزی طعام نمی‌خورد و در هر سه روز، آن مقدار طعام نیز به کار می‌برند.» (خوافی، 200:1389)

«قیل لحاظم الأصم: بم رزقت الحكمة؟ ...» (توحیدی، 1424:335/1)

«قال لقمان: إذا امتلأت المعدة نامت الفكرة، وخرست الحكمة وقعدت الأعضاء عن العبادة.» (همان: 340/1)

پیامبر اکرم (ص) نیز یکی از عوامل زیادت علم و حکمت را گرسنگی می‌داند. (احسائی، 22/4:1405)

3-3. حکایت

«شنیده‌ام که افلاطون چهارصد سال در خلوت نشست و هر روز به اندازه یک درم طعام می‌خورد. بدین ریاضت، عقود فلک را حل کردی...» (خوافی، 1389:201)

در کتاب ربیع الابرار و نصوص الاخیار به مضمون این حکایت اشاره شده است: «قال رجل لأفلاطون... شربته فی عمری کله.» (زمخشی، 1412:23/4)

4-3. حکایت

«آورده‌اند که لقمان حکیم با پسر در کاروانی بودند، چون نزدیک شهری رسیدند، کاروان به شهر رفتند. لقمان توقف کرد. پسر گفت: «چرا موافقت نمی‌کنی؟ همه روز ریاضت کشیده‌ایم به امید آن که چون به آبادانی رسیم، راحتی بینیم....» (خوافی، 1389:202)

«آورده‌اند که لقمان حکیم با پرسش اختیار سفری کرد...» (حله روی، 1390:712-707)

5-3. حکایت

«شقیق بلخی گفت - رحمه الله عليه - که درویشان سه چیز اختیار کرده‌اند توانگران سه، اما آنچه اختیار درویشان است راحت نفس است و فراغت دل و آسانی حساب و اما آنچه اختیار توانگران است، مشقت نفس است و مشغولی دل و سختی حساب...» (خوافی، 1389:206-207)

در طبقات الأولیاء به این حکایت اشاره شده است: «قال ابراهیم بن بشار خادمه:...» (ابن الملحق، 1415:8)

در روایات دیگری مضمون این حکایت از سخنان ابراهیم بن ادهم خطاب به شقيق بلخی است: (اصبهانی، 1394: 369/7)، (ابن عساکر، 1415: 295/6)، (سلفی اصبهانی، 1425: 333/2) و (مزی، 1400: 33/2)

6-3. حکایت

«بشر حافی گفت- رحمه الله عليه- که اگر گرسنگی متاعی باشد که در بازار بفروشند، عارف را نشاید که غیر آن خرد...» (خوافی، 1389: 209)
این حکایت در منابع فارسی دیده شده است: «یحیی بن معاذ گفت: اگر گرسنگی در بازار فروشند...» (سهرودی، 1363: 138)

7-3. حکایت

«آورده‌اند که سفیان ثوری و حبیب اعجمی به نزدیک رابعه رفتند. وحوش و طیور دیدند که گرد صومعه رابعه نشسته بودند. همین که ایشان را بدیدند، برمیدند. پرسیدند که به چه موجب از ما برمیدند و به تو الفت گرفت؟ ...» (خوافی، 1389: 209)
«نقل است که یک روز رابعه به کوه رفته بود...» (عطارنیشابوری، 1379: 133)

8-3. حکایت

«حججه الاسلام غزالی گفته است که هفتاد صدیق اتفاق کرده‌اند بر این معنی که غفلت از خواب است و آب از طعام ...» (مجدخوافی، 1389: 211)
«قال بعض الحكماء: من كثُر أكله كَثُرَ ...» (اقفهسی، 1407: 1/25) و (خدمی حنفی، 1348: 4/9)

9-3. حکایت

«در مقامات تصوّف آمده که اگر البّه در گرسنگی طاقت نیارد، باید که دو دانگ شکم را از اطعام پرکند و دو دانگ از آب و دو دانگ از برای نفس زدن رها کند.» (مجدخوافی، 1389: 213)

در منابع عربی مضمون این حکایت به پیامبر اکرم (ص) منسوب شده است: «وقال صلی الله عليه و سلم مَا مَلَأَ أَبْنَ آدَمَ وِغَاءً شَرَّاً ...» (مکی، 1426: 2/300)، (غزالی، بی‌تا: 81/3)، (کنانی، بی‌تا: 37)، (ابن حاج، 1401: 1/223)، (اقفهسی، 1407: 25)، و (ابن‌مفلح، 1423: 2/85)

نتیجه‌گیری

با تأمل در کتاب روضه خلد معلوم می‌گردد که مجده خوافی بر مبانی نظری و اصول زهد و تصوف، وقوفی کامل داشته است. حکایاتی که از منابع معتبر صوفیه نقل کرده موید این ادعاست. از آنجا که منابع معتبر و دست اول تصوف، به زبان عربی نوشته شده است، غالب حکایات صوفیانه این کتاب برگرفته از متون عربی است. در این مقاله منابع متعددی برای سی و یک حکایت از حکایات صوفیانه روضه خلد را معرفی کرده‌ایم.

پی‌نوشت

1- چنان که در گلستان سعدی خوانده‌ایم، گلستان بنا به درخواست دوستی نوشته شده است؛ کسی که در کجاوه، انیس و در حجره، جلیس سعدی بوده است، به رسم قدیم از در درآمده و چندان که بساط مداعبت گسترده است، سعدی را خاموش یافته؛ لیکن با ابرام و اصرار سعدی را به سخن واداشته و منجر به نگارش کتاب گلستان شده است. همان طوری که در فوق بیان شد این داستان در نگارش روضه خلد نیز تکرار می‌شود. (نک: سعدی، (25-23:1371

2- برای ترجمه فارسی این حکایت در کشکول شیخ بهایی نک: (شیخ بهایی، 1381:368)

3- اشاره به دوبیت از بوستان: شنیدم که در روزگار قدیم/شدی سنگ در دست ابدال سیم * ... (سعدی، 1382:258)

4- نوربخش از نویسنده‌گان معاصر این داستان را در کتاب «پیران بلخ» (نوربخش، 134:1380)، نقل کرده، این نویسنده به برخی دیگر از حکایات این مقاله اشاره کرده برای نمونه حکایت (3-2) (نوربخش، 1379: 84 و 108) و حکایت (4-3) (نوربخش، 1379: 30)، انصاری از دیگر نویسنده‌گان معاصر است که به این حکایت (1-2) در کتاب «تاج العارفین جنید بغدادی» (انصاری، 168:1390)، اشاره کرده است.

کتاب‌نامه

- انصاری، مسعود. 1390. *تاج العارفین جنید بغدادی*. چاپ اول. تهران: انتشارات تهران.
- انصاری، خواجه عبدالله. 1368. *مناجات نامه*. تصحیح سبز علی علی پناه. چاپ اول. تهران: انتشارات فروغی.
- جامی، عبدالرحمن. 1373. *نفحات الانس من حضرات القدس*. مقدمه تصحیح و تعلیق محمود عابدی. چاپ دوم تهران: انتشارات اطلاعات.
- حبله‌رودی، محمد علی. 1390. *جامع التمییل*. مصحح حسن ذوالفاری. با همکاری زهرا غلامی. تهران: معین.
- خانقاہی، ابونصر طاهر بن محمد. 1347. *گزیده در اخلاق و تصوف*. به اهتمام ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- خرائلی، محمد. 1352. *چگونگی داستان پردازی در گلستان و بوستان*. مجموعه سخنرانی‌های دومین کنگره تحقیقات ایرانی. به کوشش حمید زرین‌کوب. مشهد: دانشگاه مشهد.
- خوافی، مجد. 1389. *روضه خلد*. مقدمه. تصحیح و تعلیق عباسعلی وفایی. چاپ اول. تهران: انتشارات سخن.
- رومی، احمد. 1354. *دقایق الحقایق*. به اهتمام محمدرضا نائینی و محمد شیروانی. تهران: چاپ چاپخانه زر. شورای عالی فرهنگ و هنر مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. 1387. *ارزش میراث صوفیه*. چاپ نهم. تهران. امیرکبیر.
- زنگنه قاسم آبادی، ابراهیم. 1370. *تاریخ و رجال شرق خراسان*. مشهد: خاطره.
- سعدی، مصلح بن عبدالله. 1371. *گلستان*. به کوشش خلیل خطیب رهبر. چاپ هفتم. تهران: ناشر کتابفروشی صفوی علیشاه.
- . 1382. *بوستان*. مقدمه مهدی معینیان. چاپ چهارم. تهران: گنجینه.
- سههوردی، ضیاءالدین ابوالنجیب. 1363. *آداب المریدین*. ترجمان عمر بن محمد بن احمد شیرکان. با تصحیحات و استدراکات نجیب مایل هروی. چاپ اول. تهران: انتشارات مولی.

150 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

- شیخ بهایی، بهاءالدین محمد عاملی. 1381. کشکول. ترجمه بهمن رازانی. چاپ بیست و یکم. تهران: اهل قلم.
- طوسی، خواجه نصیر الدین. 1339. *أخلاق محتشمی*. با دیباچه و تصحیح محمد تقی دانش پژوه. انتشارات موسسه وعظ تبلیغات اسلامی.
- عطار نیشابوری، شیخ فرید الدین. 1379. *تذکره الاولیاء*. به تصحیح و تحشیه رینولد آلن نیکلسون، بازنگاری متن ترجمه مقدمه‌ها و تنظیم فهرست‌ها از ع. روح بخشان. چاپ اول. تهران: اساطیر.
- . 1356. *مصيبت‌نامه*. بااهتمام و تصحیح نورانی وصال. چاپ دوم. تهران: کتابفروشی زوار.
- عوفی، سدید الدین محمد. بی‌تا. *جواجم الحکایات و لواحم الروایات*. بخش دوم. به تصحیح محمد معین. تهران: دانشگاه تهران.
- ناشناخته، 1354. *منتخب رونق المجالس و بستان العارفین و تحفه المریدین*. براساس نسخه مورخ 543 هجری. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ناشناخته، 1357. *پندپیران*. به تصحیح جلال متینی. تهران: انتشارات بنیاد و فرهنگ ایران.
- نوربخش، جواد. 1379. *جنید*. چاپ اول. تهران: یلدا قلم.
- . 1380. *پیران بلخ*. چاپ اول. تهران: یلدا قلم.
- نیکلسون، رینولد آلن. 1379. *تصحیح و تحشیه تذکره الاولیاء*. بازنگاری متن ترجمه مقدمه‌ها و تنظیم فهرست‌ها از ع. روح بخشان. چاپ اول. تهران: اساطیر.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. 1336. *کشف المحجوب*. از روی متن تصحیح شده والنتین ژوکوفسکی. ترجمه مقدمه مفصل روسی به فارسی با تحقیقات نوین راجع به مصنف. بحث درباره تصوف ایرانی. وانضمام فهرست‌ها محمد عباسی. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- وراوی‌نی، سعد الدین. 1376. *مرزبان نامه*. با مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد روشن. چاپ سوم. تهران: انتشارات اساطیر.

وفایی، عباسعلی. 1389 هـ. **مقدمه تصحیح و تعلیق بر روضه خلد.** چاپ اول. تهران: انتشارات سخن.

منابع عربی

الآبی، أبو سعد منصور بن الحسين. 1424 هـ. **نثر الدر.** تحقيق خالد عبد الغنى محفوظ. الطبعه الأولى. بيروت: دار الكتب العلميه.

الأشبیهی، شهاب الدين محمد بن منصور أبو الفتح. 1419 هـ. **المستطرف فی کل فن مستطرف.** الطبعه الأولى. بيروت: عالم الكتب.

ابن تغیری بردی، یوسف. بلا تاریخ. **النجوم الزاهره فی ملوک مصر والقاهره.** مصر: وزارة الثقافه والإرشاد القومی، دار الكتب.

ابن الأثير، عز الدين. 1417 هـ. **الکامل فی التاریخ.** تحقيق عمر عبد السلام تدمري. الطبعه الأولى. بيروت: دار الكتاب العربي.

ابن الجوزی، جمال الدين أبو الفرج. 1421 هـ. **صفه الصفوه.** المحقق أحمد بن على. القاهره: دار الحديث.

— . 1412 هـ. **المنتظم فی تاریخ الأمم والمملوک.** المحقق محمد عبد القادر عطا. بيروت: دار الكتب العلميه.

— . 1425 هـ. **بحر الدموع.** المحقق جمال محمود مصطفی. الطبعه الأولى. الناشر دار الفجر للتراث.

ابن الحاج، أبو عبد الله محمد بن محمد العبدري الفاسی المالکی. 1401 هـ. **المدخل.** الناشر دار التراث.

ابن حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن على. 1417 هـ. **التذکره الحمدونیه.** الطبعه الأولى. بيروت: دار صادر.

ابن الخراط، عبد الحق بن عبد الرحمن بن عبد الله بن الحسين بن سعيد إبراهيم الأزدي. 1406 هـ. **العاقبه فی ذکر الموت.** المحقق خضر محمد خضر. الطبعه الأولى. الكويت: مكتبه دار الأقصى.

152 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

- ابن عساکر، أبو القاسم علی بن الحسن بن هبہ الله 1415 هـ. تاریخ دمشق. المحقق عمرو بن غرامه العمروی. الناشر دار الفکر للطبعاء والنشر والتوزیع.
- ابن کثیر، إسماعیل بن عمر 1407 هـ. البدایه والنها یه. الناشر دار الفکر.
- ابن مفلح، شمس الدین أبو عبد الله محمد. بلا تاریخ. الآداب الشرعیه والمنج المرعیه. الناشر عالم الكتب.
- ابن منظور، محمد بن مکرم بن علی. أبو الفضل. جمال الدین الانصاری الرویفعی الإفریقی.
- 1402 هـ. مختصر تاریخ دمشق لابن عساکر. المحقق روحیه النحاس. ریاض عبد الحمید مراد. محمد مطیع. الطبعه الأولى. دار النشر دار الفکر للطبعاء والتوزیع.
- ابن الملقن، سراج الدین أبو حفص 1415 هـ. طبقات الأولیاء. تحقیق نور الدین شریبه. الطبعه الثانية. القاهره مکتبه الخانجی.
- احسائی، ابن ابی جمهور 1405 هـ. عوایل الالکی. قم: انتشارات سید الشهداء ع.
- أسامه بن منقد، أبو المظفر مؤید الدوله مجد الدین أسامه بن مرشد. 1407 هـ. لباب الآداب. المحقق أحمد محمد شاکر. الطبعه الثانية. القاهره: مکتبه السنہ.
- الأصبهانی، أبو نعیم 1394 هـ. حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء. مصر: السعاده.
- الأصبهانی، إسماعیل بن محمد. بلا تاریخ. سیر السلف الصالحین. تحقیق د. کرم بن حلمی بن فرحات بن أحمد. الریاض: دار الرایه للنشر والتوزیع.
- الأفغهنسی، شهاب الدین 1407 هـ. آداب الأکل. تحقیق عبد الغفار سلیمان البنداری. أبو هاجر محمد السعید بن بسیونی زغلول. الطبعه الثانية. بیروت: دار الكتب العلمیه.
- الأمامی، ابن قاسم 1423 هـ. روض الأخيار المنتخب من ربیع الأبرار. الطبعه الأولى. حلب: دار القلم العربی.
- البرقوی، عبد الرحمن 1424 هـ. الذخائر والعقربیات. مصر: مکتبه الثقافه الدينیه.
- التوحیدی، ابو حیان 1424 هـ. الإمتاع والمؤانسة. تحقیق محمد حسن محمد حسن إسماعیل. الطبعه الأولى. بیروت: دار الكتب العلمیه.
- . 1408 هـ. البصائر والذخائر. المحقق دا وداد القاضی. الطبعه الأولى. بیروت: دار صادر.

- الخادمی، أبو سعید.1348هـ.بریقه محمودیه فی شرح طریقه محمدیه و شریعه نبویه فی سیره أحمديه.الناشر مطبعه الحلبي.
- الخطیب البغدادی، أبو بکر أحمد بن علی.1417هـ.تاریخ بغداد و ذیوله.دراسه و تحقیق مصطفی عبد القادر عطا.بیروت: دار الكتب العلمیه.
- الخلدی، أبو محمد جعفر بن محمد بن نصیر بن قاسم البغدادی.1409 هـ.الفوائد والزهد والرقائق والمراثی.تحقیق مجید فتحی السید.طبعه الأولى.طنطا - مصر: دار الصحابه للتراث للنشر والتحقیق والتوزیع.
- الخوارزمی، أبي بکر.1418هـ.مفید العلوم ومبید الهموم.بیروت: المکتبه العنصريه.
- الدمیری، محمد بن موسی.1424هـ.حیاۃ الحیوان الکبیری.طبعه الثانية.بیروت: دار الكتب العلمیه.
- الذهبی، شمس الدین أبو عبد الله.1427هـ.سیر اعلام النبلاء.القاھرہ: دار الحديث.
- . 1413هـ.تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام.المحقق عمر عبد السلام التدمیری.بیروت: دار الكتاب العربي.
- الرؤاسی، وکیع بن الجراح.1404هـ.الزهد لوكیع.حکیمه وقدم له وخرج أحادیثه وآثاره عبد الرحمن عبد الجبار الفریوائی.طبعه الأولى.المدینه المنوره: مکتبة الدار.
- الراغب الأصفهانی،الحسین بن محمد.1420هـ.محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء.طبعه الأولى.بیروت: شرکه دار الأرقام بن أبي الأرقام.
- الرافعی، مصطفی صادق.1421هـ.وحی القلم.طبعه الأولى.الناشر دار الكتب العلمیه.
- الزمخشّری، جار الله.1412هـ.ربيع الأبرار ونوصوص الأخيار.طبعه الأولى.بیروت: مؤسسه الأعلمی.
- السفارینی الحنبلی، محمد بن أحمدين سالم.1423هـ.خذاء الألباب شرح منظومه الآداب.تحقیق محمد عبد العزیز الخالدی.طبعه الثانية.بیروت: دار الكتب العلمیه.
- السلفی الأصبهانی،أبی طاهر أحمد بن محمد بن أحمد.1425هـ.الطیوریات.من أصول أبو الحسین المبارک بن عبد الجبار الصیرفی الطیوری.دراسه وتحقیق دسمان یحیی معالی.عباس صخر الحسن.طبعه الاولی.الریاض: مکتبه أضواء السلف.

- السلمان، عبد العزیز بن محمد بن عبد المحسن. 1424هـ. *موارد الظمان لدروس الزمان*. خطب و حکم وأحكام وقواعد ومواعظ وآداب وأخلاق حسان.طبعه الثلاثون.طبع على نفقه جماعة من المحبين للخير، الموكل عنهم إبراهيم بن على العوده.
- الصفدي، صلاح الدين خليل بن أبيك بن عبد الله. 1420هـ. *الواقي بالوفيات*.المحقق أحمد الأرناؤوط وتركي مصطفى. بيروت: دار إحياء التراث.
- الطبری، محمد بن جریر. 1387هـ. *تاریخ الطبری* تاریخ الرسل والملوک وصله تاریخ الطبری.طبعه الثانية. بيروت: دار التراث.
- الطرطوشي، أبو بكر محمد بن محمد ابن الولید الفھری المالکی. 1289هـ. *سراج الملوك*. مصر: من أوائل المطبوعات العربية.
- العاملي، بهاء الدين. 1418هـ. *الکشكول*. المحقق محمد عبد الكريم النمری. الطبعة الاولى. بيروت: دار الكتب العلمية.
- الغزالی، أبو حامد. بلا تاريخ. *إحياء علوم الدين*. بيروت: دار المعرفة.
- . 1409هـ. *التبر المسبوک فی نصیحه الملوك*. ضبطه وصححه أحمد شمس الدين. الطبعة الأولى. بيروت: دار الكتب العلمية.
- القشيري، عبد الكريم بن هوازن بن عبد الملك. بلا تاريخ. *الرساله القشيريه*. تحقيق الإمام عبد الحليم محمود. محمود بن الشريف. القاهرة: دار المعارف.
- القمي النيسابوري، نظام الدين الحسن بن محمد بن حسين. 1416هـ. *غرائب القرآن و رغائب الفرقان*. المحقق الشيخ زكي عاميرات. الطبعة الأولى. بيروت: دار الكتب العلمية.
- الكلبادی، أبو بكر محمد. بلا تاريخ. *التعرف لمذهب أهل التصوف*. بيروت: دار الكتب العلمية.
- الكنانی، بدر الدين أبو عبد الله. بلا تاريخ. *تدکرہ السامع والمتکلم فی أدب العالم والمتعلّم*. مكتبة مشکاه الإسلامیہ.
- الکوفی، هنّاد بن السّرّی. 1406هـ. *الزهد*. المحقق عبد الرحمن عبد الجبار الفريوای. الطبعه الأولى. الكويت: دار الخلفاء للكتاب الإسلام.
- المبرد، محمد بن يزيد بن عبد الأکبر الشماںي الأزدي. أبو العباس. بلا تاريخ. *التعازی*. تقديم و تحقيق إبراهيم محمد حسن الجمل. مراجعه محمود سالم. مصر: نهضه للطباعه والنشر والتوزيع.

- المحامى، اشرف محمد إسماعيل. 1996م،**العوده نحو الساعه**.الطبعه الأول.
- المزمى، يوسف بن الزكى عبدالرحمن أبو الحجاج.1400هـ.**تهذيب الكمال**. تحقيق د. بشار عواد معروف. الطبعه الأولى.بيروت: مؤسسه الرساله.
- المعافى، أبو الفرج المعافى بن زكريا بن يحيى الجريري النهروانى. 1426 هـ. **الجليس الصالح الكافى والأنيس الناصح الشافى**.المحقق عبد الكريم سامي الجندي. الطبعه الأولى.بيروت:دار الكتب العلميه.
- المكى، أبو طالب.1426هـ.**قوت القلوب فى معامله المحبوب ووصف طريق المرید إلى مقام التوحيد**.المحقق د. عاصم إبراهيم الكيالى. الطبعه الثانية.بيروت: دار الكتب العلميه.
- المنجى، محمد بن محمد بن محمد. شمس الدين. 1426 هـ.**تسليه أهل المصائب**. الطبعه الثانية.بيروت: دار الكتب العلميه.
- المنذرى، عبد العظيم بن عبد القوى. **بلاد تاريخ الترغيب والترهيب من الحديث الشريف**.المحقق إبراهيم شمس الدين. الطبعه الأولى. بيروت: دار الكتب العلميه.
- النوى، أبو زكريا محيى الدين يحيى بن شر.1419هـ.**رياض الصالحين**. المحقق شعيب الأرنؤوط. الطبعه الثالثة. بيروت: مؤسسه الرساله.
- النوبرى، شهاب الدين.1423هـ. **نهاية الأرب فى فنون الأدب**. الطبعه الأولى.القاهرة: دار الكتب والوثائق القوميه.
- اليافعى، أبو محمد عفيف الدين عبد الله.1417هـ.**مرأة الجنان وعبره اليقطان فى معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان**.وضع حواشيه خليل المنصور.الطبعه الأولى. بيروت: دار الكتب العلميه.